«ای گروه انصار». انصار گفتند: لبیک (آماده ی خدمتیم) یا رسول الله. فرمود: «شما گفته اید که این مرد، تحت تأثیر شهرش قرار گرفته است؟» انصار گفتند: بله، این سخن گفته شده است. فرمود: «هرگز چنین نیست؛ من بنده و فرستاده ی الله هستم؛ بسوی الله و شما هجرت نمودم و زندگی و مرگ من با شما خواهد بود»

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می گوید: وفدهای (گروه های) زیادی در ماه رمضان نزد معاویه آمدند؛ تا جایی که ما برای یکدیگر غذا درست می کردیم. ابوهریره یکی از کسانی بود که ما را بسیار به خانه اش دعوت می نمود. (عبدالله بن رباح می گوید:) من با خود گفتم: آیا من غذایی درست نکنم و مردم را به خانه ام دعوت نکنم؟ پس دستور دادم تا غذایی درست کنند؛ آنگاه عصر همان روز، ابوهریره را دیدم و گفتم: امشب مردم نزد من دعوت هستند. ابوهریره گفت: از من پیشی گرفتی؟ گفتم: بله. و اینگونه مردم را دعوت کردم. پس ابوهریره گفت: ای گروه انصار! آیا حدیثی را که متعلق به شما است برای تان بیان نکنم؟ سپس درباره ی فتح مکه صحبت کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسیرش ادامه داد تا اینکه به مکه رسید. ایشان زبیر را بر یک سمت لشکر و خالد را بر سمت دیگر آن گمارد. و ابوعبیده را به عنوان فرمانده افراد بدون زره تعیین فرمود. آنها راه رودخانه را در پیش گرفتند و رسول الله صلی الله علیه وسلم هم در یکی از گردان ها بود. در این اثنا، رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاهی به لشکر انداخت و مرا دید و فرمود: «ای ابوهریره!» گفتم: لبیک یا رسول الله! فرمود: «لا يَأْتِيني إلَّا أنصارِيٌّ»: «جز انصار کسی نزد من نیاید». - در روایت دیگری آمده است: «اهْتِفْ لي بالأنصار»: «انصار را صدا بزنید تا نزد من بیایند»-. به هر حال، انصار اطراف رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند. قریش هم دسته هایی از قبایل مختلف و هواداران شان را جمع کردند و گفتند: اینها را جلو می کنیم؛ اگر فتح کردند و غنیمتی بدست آوردند، ما با آنها شریک هستیم. و اگر شکست خوردند، ما خواسته ی مسلمانان را بر آورده می سازیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَرون إلى أوْباش قريش، وأتباعهم»: «هواداران قریش را می بینید». آنگاه با زدن یک دست به دست دیگرش تفهیم کرد که آنان را به قتل برسانید و فرمود: «حتى تُوافوني بالصَّفا»: «تا اینکه در صفا به من ملحق شوید». راوی می گوید: آنگاه ما به راهمان ادامه دادیم و هرکس از ما که می خواست فردی از مشرکین را به قتل برساند، تصمیمش را بدون هیچگونه درنگی عملی می نمود. سپس ابوسفیان آمد و گفت: یا رسول الله! جماعت قریش هلاک و ریشه کن گردید؛ بعد از امروز، قریشی وجود نخواهد داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ»: «هرکس وارد خانه ی ابوسفیان شود، در امان است». پس انصار به یکدیگر گفتند: رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت تأثیر وطن دوستی و شفقت به قبیله اش قرار گرفته است. ابوهریره می گوید: در این هنگام وحی نازل شد. و چون وحی نازل می شد بر ما پنهان نمی ماند و هنگامی که وحی می آمد هیچیک از ما به رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاه نمی کرد تا اینکه نزول وحی به پایان می رسید. هنگامی که نزول وحی به پایان رسید، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «يا مَعْشر الأنصار»: «ای گروه انصار». انصار گفتند: لبیک (آماده ی خدمتیم) یا رسول الله. فرمود: «قُلْتُمْ: أَمَّا الرَّجُلُ فَأَدْرَكَتْهُ رَغْبَةٌ فِي قَرْيَتِهِ؟»: «شما گفته اید که این مرد، تحت تأثیر شهرش قرار گرفته است؟» انصار گفتند: بله، این سخن گفته شده است. فرمود: «كَلَّا، إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، هَاجَرْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ، وَالْمَحْيَا مَحْيَاكُمْ، وَالْمَمَاتُ مَمَاتُكُمْ»: «هرگز چنین نیست؛ من بنده و فرستاده ی الله هستم؛ بسوی الله و شما هجرت نمودم و زندگی و مرگ من با شما خواهد بود». انصار با شنیدن این سخن گریه کنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: سوگند به الله که ما این سخنان را از فرط محبت به الله و پیامبرش به زبان آوردیم.

(چرا که نمی خواستیم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از دست بدهیم.) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُصَدِّقَانِكُمْ وَيَعْذِرَانِكُمْ»: «الله و رسولش شما را تصدیق می کنند و عذر شما را می پذیرند». بعد از آن، مردم به خانه ی ابوسفیان روی آوردند و برخی دیگر هم وارد خانه های خود شدند و درها را بستند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم همچنان به پیشروی اش ادامه داد تا اینکه به حجر الاسود رسید؛ نخست، حجر الاسود را لمس کرد؛ سپس به طواف خانه پرداخت. آنگاه نزد بتی که کنار خانه ی کعبه قرار داشت و قریش آن را عبادت می کرد، آمد و با کمانی که قسمت کجی آن را گرفته بود، به چشم آن بت زد و فرمود: «جاء الحقُّ وزَهَقَ الباطلُ» [إسراء: 81] «حق آمد و باطل از بین رفت.» و بعد از طواف، به سمت صفا حرکت کرد و بالای آن رفت و به کعبه نگاه کرد و دست هایش را بلند نمود و حمد و ثنای الله متعال را گفت و بسیار دعا نمود.

[صحیح است] [به روایت مسلم]

ابوهریره رضی الله عنه حکایت می کند که: در ماه رمضان گروه های زیادی از مردم نزد معاویه بن ابی سفیان در شام می آمدند؛ و مردم برای یکدیگر غذا درست می کردند و همگی از آن غذا می خوردند. ابوهریره رضی الله عنه یکی از کسانی بود که زیاد غذا درست می کرد و مردم را به خانه اش دعوت می نمود. عبدالله بن رباح تصمیم گرفت غذایی درست نموده و مردم را به آن دعوت کند. پس با ابوهریره برخورد نموده و به او می گوید: شما را امشب به صرف غذا دعوت می کنم. و ابوهریره رضی الله عنه به او می گوید: از من پیشی گرفتی. وقتی مردم گرد آمدند، ابوهریره رضی الله عنه به افراد حاضر می گوید: ای گروه انصار! آیا حدیثی را که متعلق به شما است برای تان بیان نکنم؟ بنابراین داستان فتح مکه را برای آنها ذکر می کند؛ اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به سمت مکه به راه افتاد، درحالی که زبیر بن عوام رضی الله عنه را فرمانده یک قسمت از سپاه و خالد بن ولید رضی الله عنه را فرمانده بخش دیگر قرار داد. و ابوعبیده بن جراح را به عنوان فرمانده ی افراد بدون زره تعیین فرمود. آنها راه رودخانه را در پیش گرفتند و رسول الله صلی الله علیه وسلم هم در یکی از گردان ها در وسط سپاه بود. در این اثنا، رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاهی به لشکر می اندازد و ابوهریره را می بیند و به او دستور می دهد که انصار را نزد ایشان فرا خواند و فقط انصار گرد ایشان جمع شوند. و قریش هم دسته هایی از قبایل مختلف و هواداران شان را جمع کردند و آنها را برای جنگ تجهیز نمودند و در جلوی لشکر قرار دادند و گفتند: اینها را جلو قرار می دهیم؛ اگر فتح کردند و غنیمتی بدست آوردند، ما با آنها شریک هستیم. و اگر شکست خوردند، ما خواسته ی محمد را بر آورده می سازیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحابش دستور داد تا هوادارانی را که قریش گردآورده بودند، به قتل برسانند و در کوه صفا در مکه به ایشان ملحق شوند. صحابه نیز چنین کرده و آنان را در هم کوبیدند چنانکه هیچیک از آنها نمی توانست خود را از قتل نجات دهد. این بود که ابوسفیان آمده و گفت: یا رسول الله! جماعت قریش هلاک و ریشه کن گردید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس وارد خانه ی ابوسفیان شود، در امان است». انصار به یکدیگر گفتند: رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت تأثیر وطن دوستی و شفقت به قبیله اش قرار گرفته است. یعنی: وقتی آنها مهربانی ایشان با اهل مکه را مشاهده نمودند و دیدند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از قتل و کشتار آنها دست برداشته است، گمان کردند که می خواهد به مکه بازگشته و دوباره در آنجا ساکن شود و آنها را در مدینه برای همیشه ترک گوید؛ و این مساله بر آنان گران آمد. در این هنگام وحی نازل شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنها گفت: شما چنین و چنان گفتید. گفتند: بله ما چنین گفتیم. و این از جمله معجزه های پیامبر است و چون وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل می شد، این مسئله بر صحابه پوشیده نمی ماند و آنها چشم های خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی دوختند تا اینکه وحی به پایان برسد. وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزهایی را که گفته بودند، به آنها گفت، در واقع به آنها فهماند که او پیامبر بر حق الله است و وحی او را از امور غیبی چون این ماجرا و جز آن با خبر می کند، پس آنها باید نسبت به آنچه به ایشان می گوید، در همه حال اطمینان داشته باشند، زیرا او بنده و رسول الله است. سپس به آنها اطمینان می دهد که بسوی الله و به سرزمین آنها مهاجرت نموده تا در آنجا بماند و مسکن گزیند، پس آن را ترک نخواهد کرد و از هجرتی که برای الله متعال کرده، بازنخواهد گشت، بلکه او در زندگی و مرگ ملازم و همراه آنها خواهد بود. پس جز در میان آنها زندگی نخواهد کرد و جز در کنار آنها نخواهد مرد. و این نیز از معجزات ایشان است. وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم این سخنان را به آنها گفتند، انصار به گریه افتادند و معذرت خواهی نمودند و گفتند: سوگند به الله که ما این سخنان را از فرط محبت به تو و همنشینی با تو و بودنت در میان ما به زبان آوردیم، تا همچنان از تو بهره ببریم و به تو تبرک جوییم و تو ما را به راه راست هدایت نمایی؛ چنانکه الله متعال می فرماید: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» [شوری: 52] «و تو به راه راست فرا می خوانی». پس رسول الله صلی

الله علیه وسلم به ایشان خبر داد که الله و رسولش آنها را تصدیق می نمایند و عذر آنها را می پذیرند. وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: "هرکس به خانه ابوسفیان برود در امان است" مردم به خانه ی ابوسفیان روی آوردند و برخی دیگر هم وارد خانه های خود شدند و درها را بستند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم همچنان به پیشروی اش ادامه داد تا اینکه به حجر الاسود رسید؛ نخست، حجر الاسود را لمس کرد؛ سپس به طواف خانه پرداخت. آنگاه نزد بتی که کنار خانه ی کعبه قرار داشت و قریش آن را عبادت می کرد، آمد و با کمانی که قسمت کجی آن را گرفته بود، به چشم آن بت زد و فرمود: «جاء الحقُّ وزَهَقَ الباطلُ» [الإسراء: 81] «حق آمد و باطل از بین رفت». و بعد از طواف، به سمت کوه صفا حرکت کرد و بالای آن رفت به کعبه نگاه کرد و دست هایش را بلند کرد و حمد و ثنای الله متعال را گفت و بسیار دعا نمود.

http://sunnah.global/hadeeth/fa/show/10846